

## بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی

عادل ساریخانی\*      قاسم اسلامی نیا\*\*

### چکیده

حق اولیه اولیاء دم، در قتل عمدی مستوجب قصاص، قصاص قاتل است. اما اگر در فرایند استیفاء این حق قانونی و شرعی، موانعی دائمی (در نتیجه فوت) یا موقت (در صورت فرار) ایجاد گردد؛ راجع به وجود و ماهیت حق ثانوی (دیه) متعلق به ولی دم و مسئول پرداخت آن، بین فقها اختلاف دیدگاه وجود دارد. به نظر گروهی، اقتضاء ادله شرعی قتل مستوجب قصاص، عدم امکان تعیین دیه در صورت تعذر قصاص در دو حالت فرار و فوت قاتل است. در مقابل گروهی نیز عقیده دارند؛ با ایجاد هرگونه مانع در استیفاء قصاص ولی دم می‌تواند نسبت به اخذ دیه اقدام نماید. اما در این بین، بعضی از فقها با اتخاذ نظر بینابین عامل تعیین کننده را تقصیر یا عدم تقصیر قاتل در مسیر استیفاء قصاص می‌دانند. این نوشتار با بررسی جنبه‌های مختلف رویکردهای سه‌گانه، در نهایت به یک رویکرد تلفیقی ناشی از ادغام دیدگاه‌های دوم و سوم رسیده است.

واژه‌های کلیدی: قصاص، دیه، فرار، فوت، عدم دسترسی.

adelsari@yahoo.com

geslamini@gmail.com

تاریخ پذیرش: 1392/10/24

\* دانشیار دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه زابل

تاریخ دریافت: 1391/10/4

### 1. مقدمه

یکی از آثار مهم اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری، به عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق جزای نوین که در ماده 141 قانون مجازات اسلامی 1392 مورد تأکید قرار گرفته است؛ سقوط مجازات در نتیجه فوت مجرم است. لذا با فوت مجرم، اجرای مجازات قصاص، با توجه به انتفاء موضوع متفی می‌گردد. اما این سؤال اساسی باقی می‌ماند که آیا این امر به معنای سقوط کلی حقوق اولیاء دم که دارای حق قانونی و شرعی تصمیم‌گیری راجع به حیات و ممات قاتل بوده‌اند است؟ در پاسخ به این سؤال سه رویکرد در فقه جزایی اسلام وجود دارد که طرفداران هر یک از این نظریات، تئوری خود را با استناد به منابع شرعی یعنی قرآن و روایات و اجماع و عقل تبیین نموده‌اند و قانونگذار کیفری ایران، در قانون مجازات اسلامی 1370 و 1392، متأثر از بعضی از این دیدگاه‌های متنوع بوده که توضیح مفصل آن، بر عهده این مقاله است. بر اساس دیدگاه اقلیت، با فوت متهم و سقوط قصاص، دیه ساقط می‌گردد و توجیهی برای پرداخت آن از اموال قاتل یا دیگران وجود ندارد. اما بر اساس دیدگاه اکثریت فقهای شیعه و با استناد به منابع شرعی، خون مقتول هدر نمی‌شود و دیه آن به نظر گروهی بطور مطلق، و به نظر گروه دیگر، در صورت دارا بودن شرایطی پرداخت می‌گردد. اما در ارتباط با نحوه و مجاری مختلف پرداخت دیه، اختلاف نظر شدیدی بین قائلین به پرداخت دیه وجود دارد. در ارتباط با فرار متهم و تأثیر آن بر امکان دریافت دیه نیز، رویکردهای متفاوتی وجود دارد. نکته مهمی که باید به آن توجه نمود این است که، تنها فرار و فوت قاتل نیست که در مسیر استیفاء حقوق ولی دم، اختلال ایجاد می‌نماید، بلکه مواردی همچون خودکشی قاتل، قتل به ناحق یا قانونی او در ارتباط با جرائمی همچون ارتداد و یا در حین دفاع مشروع و ارتکاب چند فقره قتل عمدی توسط قاتل که با اجرای قصاص به نفع یکی از اولیاء دم، امکان استیفاء حقوق سایرین متفی می‌گردد، از جمله موارد تعذر قصاص قاتل عمد محسوب می‌گردند؛ که تعیین تکلیف آن‌ها در غالب یکی از این رویکردها ضرورت دارد. قانون مجازات

### 3 بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی

اسلامی 1370 در مواد 267،260 و 313 در ارتباط با فرار و فوت متهم ظاهراً نظر تفصیلی را انتخاب نموده، و فوت در غیر از فرار را مشمول دریافت دیه نکرده بود و صرفاً به دریافت دیه در بعضی از مصادیق فرار و یا فوت در حین فرار معتقد بود. لیکن به نظر می‌رسید این رویکرد، حقوق اولیاء دم را در بسیاری از شرایط دیگر تأمین نمی‌نمود. در قانون مجازات اسلامی 1392، قانون‌گذار با انشاء ماده 435، مقرر نموده است؛ هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه قابل وصول است. راجع به تفسیر این ماده که آیا مطلق مرگ، مشمول دریافت دیه است یا مرگ در حین فرار، در عمل ممکن است اختلاف نظر پیش آید، که به دلایل مؤید هر یک اشاره و تفسیر صحیح و اشکال وارد بر آن را بیان خواهیم نمود. بنابراین، طرح اشکالات قانون مجازات اسلامی 1370 و واکاوی مبانی فقهی رویکرد نسبتاً جدید قانون مجازات اسلامی 1392 و نقد آن نیز یکی از اهداف بحث خواهد بود.

#### 2. تأثیر فوت قاتل بر تعیین دیه

در صورتی که مجرم قتل عمدی، راجع به پرداخت دیه با اولیاء دم به توافق برسد، و پیش از پرداخت آن فوت نماید، دیه توافق شده، همانند دیون شخص فوت شده محسوب گشته، که لازم است از اموال باقیمانده او پرداخت گردد. اما اگر قاتل مستوجب قصاص، پیش از توافق و سازش با ولی دم فوت نماید، اولین سئوالی که برای اولیاء دم مطرح می‌گردد این است که، آیا حقوق آنان با فوت مجرم منتفی گردیده است، یا می‌توانند تقاضای دریافت دیه نمایند؟ راجع به این موضوع، نظرات فقهاء یکدست نیست. گروهی از فقهاء، هر گونه دریافت دیه بدون تراضی با قاتل را منتفی می‌دانند. (2.1). گروهی از فقهاء، ولی دم را در هر صورت مستوجب دریافت دیه می‌دانند. (2.2). اما بعضی از نظریات فقهی، ملاک دریافت دیه را وضعیت آخرین لحظه از عمر قاتل و نحوه تعامل او با دستگاه قضایی و اولیاء دم تشخیص داده‌اند. (2.3). اما

به نظر می‌رسد در نهایت، نقد و ارزیابی هر یک از این آراء، ما را در انتخاب نظر برتر مساعدت نماید (2.4). و اگر نتیجه این ارزیابی قبول پرداخت دیه باشد، تعیین مسئول پرداخت دیه اهمیت مضاعفی پیدا خواهد کرد. (2.5).

### 2.1. سقوط مطلق

تئوری سقوط دیه بصورت مطلق و در تمامی فروض تعذر قصاص ناشی از مرگ قاتل، در بین بعضی از فقهای امامیه و اهل تسنن پذیرفته شده است. (حلی، 1413: 298) شیخ طوسی در کتاب مبسوط، ضمن بیان هر دو قول معتقدند؛ اقتضاء مذهب امامیه، سقوط دیه در مطلق فوت است. (طوسی، 1400، 65: و مرعشی نجفی، 1410: 461) ابن ادریس در کتاب سرائر این رأی را پذیرفته است. (حلی، 1410: 331) به نظر مالک و ابوحنیفه در صورت از بین رفتن محل قصاص، دیه ساقط می‌شود و از مال جانی چیزی پرداخت نمی‌شود. (عوده، 1390: 160-166) در ادامه مقاله، به تبیین ادله طرفداران رویکرد سقوط دیه می‌پردازیم.

(1) قبل از پاسخ به سؤال تأثیر فوت قاتل بر تعیین دیه، به عنوان واکنش جایگزین، باید به این سؤال پاسخ داده شود که آیا قصاص و عفو و دیه در عرض یکدیگر هستند یا در طول یکدیگر؟ نظر مشهور و بلکه اجماع فقهاء شیعه، بر این است که قصاص یک امر تعیینی است و در طول سایر پاسخ‌ها قرار دارد. (مرعشی نجفی، 1410: 462) به عبارتی، در قتل عمد مستوجب قصاص، دیه صرفاً با رضایت قاتل به پرداخت آن مصداق دارد، اما اگر قاتل به پرداخت دیه رضایت ندهد، اولیا دم حق مطالبه آن را ندارند و تنها نفس قاتل، سهم اولیا است. (مروارید، 1998: 45) ظاهراً، مبنای انشاء ماده 384 قانون مجازات اسلامی 1392، که موضوع آن در مورد سرنوشت قاتلی است که مرتکب چند فقره قتل گردیده، در نظر داشت همین استدلال فقهی بوده است.

(2) بر اساس آیه شریفه قرآنی "و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل" (اسراء، 33) در انتخاب واکنش قانونی مناسب، اسراف و زیاده روی از حدود

مشخص و قانونی غیر قابل پذیرش است. (میر حسینی، 1387: 216) عدم اسراف در قتل، از جمله مقتضی آن است که صرفاً به قصاص قاتل مبادرت ورزند و در صورتی که خواستار مطالبه دیه هستند، رضایت قاتل را نیز تحصیل نمایند. ظاهراً سایر آیات شریفه راجع به قتل عمد، نیز دلالت بر تفسیر پیش گفته از آیه مزبور دارند: همانند آیه "النفس بالنفس" (مائده، 45) و آیه شریفه "فمن اعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثله" (بقره، 194)

(3) استفاد از منابع شرعی، تعیین دیه به عنوان عکس العمل جایگزین، نیازمند دلیل خاص (تراضی قاتل و اولیاء دم) است. به عنوان مثال بر اساس روایت معتبر ابن سنان از امام صادق (ع): هر کس مؤمنی را عامدانه به قتل برساند قصاص می‌شود، مگر اینکه اولیاء دم به اخذ دیه رضایت داده و این امر مورد پذیرش قاتل واقع گردد. (مرعشی نجفی، 1410، 279 و کلینی، 1407: 282) با فرض فرار یا فوت قاتل، امکان تحقق این تراضی منتفی گردیده است. بنابراین با فقدان دلیل شرعی در تعیین مجازات جایگزین و با توجه به اصل برائت ذمه، به صرف فوت یا فرار قاتل، دیه جایگزین آن نخواهد شد. روایت‌هایی که عکس این اصل را بیان می‌نمایند، اخبار واحد و شاذ غیرمقرون به قرائن تأیید کننده هستند. (نجفی، 1404: 414 و آبی، 1417: 266)

(4) کسانی که قاتل به عدم سقوط دیه در صورت فوت قاتل هستند، معتقدند اگر اموال قاتل کفایت پرداخت دیه را ننماید، پرداخت دیه بر عهده خویشاوندان و عاقله قاتل است. این در حالی است که، به موجب روایاتی که با قید انحصاری "انما" بیان گردیده است؛ مسئولیت عاقله در مورد قتل ناشی از فعل دیگری، صرفاً در قتل‌های خطائی مصداق داشته و مسئولیت آن‌ها در قتل عمد نفی شده است. در روایتی از امام علی (ع) آمده است: "لَيْسَ عَلَى الْعَاقِلَةِ دِيَةٌ الْعَمْدِ، إِنَّمَا عَلَيْهِمْ دِيَةُ الْخَطَا" یعنی عاقله در پرداخت دیه قتل عمد مسئولیتی ندارند. بلکه صرفاً پرداخت دیه قتل خطائی بر ذمه آن‌ها است. براساس روایتی از پیامبر نیز عاقله در قتل عمد مسئولیتی ندارند. (آبی، 1417: 662)

(5) رجوع به دیه بر اساس اجماع است. اما اشکال این دلیل آن است که، اولاً این اجماع از نوع منقول (اجماعی که با تتبع دیگران و به نقل از آنان باشد) است و ثانیاً با اجماع دیگری که قائل به سقوط دیه است، در تعارض است و ثالثاً این اجماع مدرکی است؛ بنابراین بهتر است به مدرک اجماع که عمده آن کتاب و سنت است مراجعه نماییم و موضوع کتاب و سنت در این باره مشخص است (مرعشی نجفی، 1410: 467 و منتظری نجف آبادی، 1409: 93)

(6) در روایت‌هایی که از ائمه، راجع به حکم قتل چند نفر توسط یک نفر سؤال گردیده است، صرفاً به قصاص قاتل اشاره نموده‌اند و در صورتی که علاوه بر آن دیه واجب بود، امام که در مقام بیان بودند، باید آن را تصریح می‌نمودند. هر چند در این مورد، فوت قاتل مطرح نیست؛ ولی روشن است که با اجرای قصاص به خون‌خواهی یکی از مقتولین، اجرای قصاص به نفع سایر بزه دیدگان منتفی می‌گردد. (بروجردی، 1429: 142؛ مرعشی نجفی، 1410: 46؛ عاملی، 1409: 48) ظاهراً مبنای انشاء ماده 384 قانون مجازات اسلامی 1392 مدلول روایت فوق نیز بوده است.

(7) مراد از قصاص، تشفی خاطر اولیاء دم مقتول است (حلی، علامه، 1413: 625) که این امر با از بین رفتن قاتل (در نتیجه قصاص یا مرگ به طریق دیگر) حاصل می‌گردد.

## 2.2. جایگزینی مطلق

به موجب این نظر در فرض تعذر قصاص به هر دلیل، دیه جایگزین آن می‌گردد (بحرانی، 1405: 73؛ خوانساری، 1405: 222؛ شهید ثانی، 1410: 102؛ عاملی، کرکی، 1414: 394) دلایل قائلین این رویکرد عبارتند از:

(1) به عقیده ابن جنید و ابن عقیل، قتل عمد ابتدائاً مستوجب دو مجازات به نحو تخییر است؛ که عبارتند از قصاص و دیه. (اصفهانی، 1404: 29) در نتیجه اگر اجرای یکی از آن دو منتفی شد انتخاب مجازات دوم یعنی دیه، تعیناً واجب می‌گردد. (مرعشی نجفی، 1410: 467 و کاشانی، 1410: 46 و عوده، 1390: 165)

(2) قاعده "لایبطل دم امرء مسلم" یا عدم هدر رفت خون مسلمان، که از پیامبر اکرم (ص) روایت گردیده است سند روایی بسیار محکمی دارد. به موجب این روایت، خون شخص مسلمان نباید پایمال گردد. علاوه بر این روایت‌های بسیاری وجود دارد که با استناد به این قاعده، پرداخت دیه در فرض عدم دسترسی به قاتل از خویشاوندان قاتل و یا بیت المال را مورد حکم قرار داده‌اند. از کثرت استناد روایی به این قاعده، پاره‌ای نتیجه گرفته‌اند که قاعده لایبطل، همانند قاعده لا ضرر و لا حرج، قاعده عامی محسوب می‌گردد. (کاشانی 1410: 188) اما در صورتی که قاتل به سقوط دیه باشیم، لازمه آن به هدر رفتن خون مسلمان است که خلاف مقتضای قاعده فوق‌الذکر است. (حلی، 1414 : 297)

(3) دلیل روایی: به موجب روایت ابابصیر، امام صادق (ع) در مورد مردی که مرتکب قتل عمد گردیده و فرار نموده و امکان تسلط بر او جهت اجرای قصاص میسر نگردیده است فرمودند، اگر قاتل مالی داشته باشد دیه از آن طریق اخذ می‌شود و در غیر این صورت از خویشاوندان وی به نحو الاقرب فالاقرب اخذ می‌گردد و اگر خویشاوندی نداشته باشد امام دیه او را می‌پردازد، زیرا خون مسلمان نباید هدر گردد. (بروجردی، 1387: 771). هر چند این روایت راجع به فرار متهم و عدم دسترسی به او تعیین تکلیف نموده است، ولی با لحاظ عموم تعلیل بکار رفته در ذیل این روایت (لایبطل) و مخصوصاً با توجه به اینکه پرداخت دیه در این روایت معلق بر فوت قاتل نشده است، می‌توان این استنتاج را نمود که، خون مسلمان نباید در هیچ شرایطی به هدر رود. (خوانساری، 1405: 222) بعضی از فقها، تعلیلی که در این روایت از عموم بر خوردار است، را عبارت لم یقدر علیه دانسته‌اند و استدلال نموده‌اند، آنچه در جایگزینی دیه از اهمیت برخوردار است، عدم قدرت بر قصاص قاتل است. خواه در نتیجه فرار او باشد یا در نتیجه هر امر دیگری (تبریزی، 1426: 115 و خوئی، 1422: 155 و خوئی، 1424: 208 و خوئی، 1409: 392؛ کاشانی، 1410: 74؛ منتظری نجف‌آبادی، بی تا: 562)

(4) فلسفه وجوب دیه در قتل خطائی توسط شارع مقدس، حفظ نفوس و پیشگیری از قتل های خطائی است و به طریق اولی در قتل عمد چنین معیاری توسط شارع، باید در نظر گرفته شود. اما اگر در بعضی از شرایط، که امکان اجرای قصاص میسر نیست، دیه را ساقط شده بدانیم، نتیجه این می شود که قتل عمد در پاره ای از اوضاع و احوال بدون عکس العمل باقی بماند. و این امر با مبنای پیش گفته شارع در تعارض است. (حلی، 1387: 742 و مرعشی نجفی، 1410: 46)

(5) در صورتی که کسی مرتکب قطع عمدی عضوی گردد که خود فاقد آن عضو است، تبدیل به دیه می گردد. (مواد 391 و 392 قانون مجازات اسلامی 1392) با توجه به این نوع سیاست کیفری شارع، می توان به این نتیجه رسید که در مواردی که قصاص نفس نیز به هر دلیلی متعذر می گردد؛ باید دیه جایگزین آن گردد. (حلی، 1412: 364)

(6) بر اساس آیه شریفه (اسراء، 33) سلطنت ولی دم نسبت به قاتل بصورت مطلق فرض گردیده است. این سلطنت مطلق، مقتضی قصاص قاتل، و یا اخذ دیه در موارد عدم امکان آن است. (مرعشی نجفی، 1410: 465 و مغنیه، 1421: 315)

### 2.3. نظریه تفصیلی

به موجب نظریه مشهور فقهی ملاک اظهار نظر در این زمینه، لحاظ آخرین وضعیت قاتل از نظر نحوه ارتباط او با دستگاه عدالت کیفری و اولیاء دم مغموم و بزه دیده است. بر اساس این دیدگاه، قاتل عمدی که قبل از فوت در دسترس دستگاه عدالت کیفری بوده و اختیاراتاً یا قهراً، خویشتن را تسلیم اجرای حکم الهی قصاص نموده است، با مجرمی که با تمرد و سرپیچی، خود را از اجرای عدالت رهنانیده است تفاوت آشکاری وجود دارد. اگر قاتل در لحظه ای که اجل طبیعی او فرا می رسد، در حال فرار یا خفا باشد، به این دلیل که، مانع استیفاء حقوق اولیا دم گردیده است، بعد از فوت پرونده کیفری او بسته نمی شود و می توان دیه را، از مال او یا خویشانش و در



## 9 بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی

صورت لزوم از طریق بیت المال استیفاء نمود. اما اگر قاتل مسئولیت کیفری عمل خویشتن را پذیرفته و در حال صلح با نظام عدالت کیفری به سر می‌برده و در این حال اجل او فرا برسد، هر چند موفق نشده است دین خود را به نظام عدالت کیفری ایفا نماید؛ اما از آن جهت که در مسیر اجرای عدالت خللی وارد نکرده است، دیه به اموال او یا دیگران تعلق نمی‌گیرد. بعضی از فقها نظر خود را در این موضوع، با استناد به نظریه تفویت منافع بر کرسی نشانده‌اند. به موجب این نظریه که از حقوق مدنی وام گرفته شده است، قاتل عمدی در قبال ارتکاب جرم قتل عمد، نفس خویشتن را در مقابل جان مقتول بدهکار است؛ و در صورتی که با فرار و رسیدن اجلش، این عوض را تفویت نماید، باید بدل آن را (دیه) پرداخت نماید. (شهید ثانی 1410: 101 و مرعشی نجفی، 1410: 464 و حلی، 1407: 226). علاوه بر این دلیل حقوقی، عمده‌ترین دلیل قائلین این نظریه، روایات مرتبط با این موضوع است:

(1) ابو بصیر می‌گوید از امام صادق (ع) درباره مردی پرسیدم که از روی عمد مردی را کشته است. پس از آن قاتل فرار کرده و کسی بدان دست نیافته است. حضرت فرمودند اگر مالی دارد دیه از آن مال اخذ می‌گردد و در غیر این صورت از خویشاوندانش گرفته می‌شود و اگر خویشاوندی ندارد یا توانایی پرداخت دیه را ندارند، امام دیه او را می‌پردازند چرا که خون مرد مسلمان نباید هدر گردد. (بروجردی، 1387: 771؛ طوسی، 1387: 362). در مبحث قبل مشخص گردید، قائلین به اثبات مطلق دیه، نیز به این روایت استناد نموده، اما در مقابل گروهی بر این باور هستند که در کلیه روایات مرتبط با این موضوع، تبدیل قصاص به دیه به نحوی مترتب بر فرار قاتل، که نشان دهنده تقصیر قاتل در اجرای قصاص است گردیده است. به نظر می‌رسد مبنای ماده 260 قانون مجازات اسلامی 1370 مبنی بر مشروط نمودن تبدیل قصاص به دیه به "فوت درحین فرار" روایت مزبور و استدلال فوق الذکر بوده است.

(2) قاعده "لا یبطل دم امرء مسلم" که توضیح آن در قسمت نخست مقاله گذشت. هر چند دیدگاه پیشین نیز به این روایت استناد نموده است؛ لیکن به نظر می‌رسد؛ علت

اینکه بعضی از فقها برداشت محدودی از این قاعده دارند آن است که به عقیده اینان، قاعده **لا یبطل علت حکم نیست**؛ بلکه حکمت حکم بوده و صرفاً در مواردی قابلیت استناد دارد که معصوم (ع) با استناد به آن حکمی را اثبات نموده باشد. (سبزواری، 1413: 304 و لنکرانی، 1418: 294) به هر حال شاید با ارزیابی و نقد ادله سه گانه فوق بتوان، تاحدودی به رویکرد برتر نائل شد.

#### 2.4. ارزیابی ادله رویکردهای سه گانه

**2.4.1. رویکرد سقوط مطلق دیه:** به موجب دو دلیل نخست رویکرد پیش گفته، حکم اولی قتل عمدی، قصاص است و به اصطلاح، قصاص یک امر تعیینی است که تبدیل آن به دیه فقط از طریق صلح قاتل و اولیا دم و تراضی آنها به دیه امکان پذیر است. این گفته اگر چه مستند به ادله شرعی است، اما جایگاه استناد به آن در مواردی است که امکان تراضی وجود داشته، و قاتل با فرار این فرصت را از طرفین نگرفته باشد.

در ارتباط با روایات استنادی باید گفت: اولاً حجیت خبر واحد در اصول فقه ثابت گردیده است. ثانیاً برخلاف آنچه که ابن ادریس گفته است؛ روایات مزبور اخبار واحد و شاذ فاقد قرائن مؤید نیستند. زیرا اکثریت فقها در مباحث مربوطه به روایات مزبور استناد، و فتوای خویش را بر آنها مبتنی ساخته‌اند.

راجع به استدلال پنجم، باید توجه نمود که، علت اصلی رجوع به دیه اجماع فقها نیست. بلکه دلایل دیگری است که در مباحث مربوطه بیان گردیده است.

در مورد دلیل ششم، این مطلب قابل ذکر است که روایت مزبور ضعیف است. زیرا ابن مسکان این روایت را از شخص مجهول الحالی روایت می‌نماید. بر فرض صحت روایت، امام در مقام بیان قصاص برای کسانی هستند که صرفاً، به دنبال از بین رفتن قاتل حتی توسط دیگری هستند و انگیزه‌ای برای اخذ دیه ندارند. و در هر صورت عدم ذکر امکان اخذ دیه در وضعیت قتل چند نفر، دلالت بر سقوط دیه ندارد.

در ارتباط با آخرین دلیل نیز باید بگوییم: اولاً؛ حصول تشفی به تنهایی دلالت بر سقوط حق آن‌ها ندارد. ثانیاً تشفی غالباً در صورتی حاصل می‌گردد که اولیاء دم خود به تنهایی در ارتباط با قصاص و یا بخشیدن حیات به قاتل نقش داشته باشند. به همین دلیل اجرای قصاص حق الناس محض محسوب می‌گردد و اراده حاکم در آن مؤثر نیست. (کاشانی، 1410: 46)

**2.4.2. رویکرد جایگزینی مطلق دیه و نظریه تفصیلی:** نظریه تخییری بودن مجازات قصاص ودیه، در بین فقها از طرفداری چندانی بهره مند نیست. بلکه خلاف اجماع شیعه است گرچه بعضی فقهاء امامیه، به مقتضای آن فتوی داده‌اند. (حائری، 1418: 296) اما در مواردی که بحث پرداخت مازاد دیه مطرح است، نظریه تخییری بودن مجازات قصاص، از قوت بیشتری برخوردار است. (صانعی، 1384: 200؛ کابلی، 1426: 698)

مقایسه قصاص نفس با قصاص عضو در حالت فقدان عضو، و جایگزینی آن با دیه، نوعی قیاس محسوب می‌گردد؛ که در فقه امامیه پذیرفته نشده است. به قرینه موجود در آیه شریفه قرآنی و ذکر عبارت " فلا یسرف فی القتل " ظاهراً این برداشت صورت می‌گیرد که، منظور از سلطنت در این آیه شریفه، امکان قصاص است. اما استناد به سیاست کیفری شارع مقدس در جهت تعیین دیه در قتل‌های خطائی و لزوم وجود عکس‌العملی، حداقل هم پایه قتل خطائی در هنگام تعذر قصاص دلیل مقبولی محسوب می‌گردد.

همچنین سایر ادله استنادی این دیدگاه، یعنی استناد به قاعده لایبطلو تعلیل بکار رفته در روایات مرتبط (لم یقدر علیه) قابل توجه است. و همچنان که دیدیم از کثرت استناد به قاعده لایبطل چنین بر می‌آید که، این قاعده، قاعده عامی محسوب می‌گردد و مقتضای آن اخذ دیه در تمامی مواردی است که امکان قصاص فراهم نیست. مگر اینکه شارع آن را به نحوی استثناء کرده باشد. با این توضیح آیا تعلیل بکار رفته در بعضی از

روایات با عبارات لم یقدر علیه را می‌توان بصورت عام در نظر گرفت و آن را به همه مواردی که امکان قصاص میسر نیست، تسری داد؟ با توجه به اینکه این عبارت، در روایاتی بکار رفته است که قاتل یا در حین فرار فوت نموده است و یا به علت فرار به او دسترسی نبوده است؛ به نظر می‌رسد این عبارت همان گونه که بعضی از فقها گفته‌اند فاقد کارایی عام است. (تبریزی، 1426: 115). زیرا در تمامی مواردی که حکم به این عبارت تعلیل گردیده است به نوعی اقدام و تقصیر قاتل در منتفی شدن موقت یا دائمی قصاص نقش داشته است. علاوه بر این اصل براءت ذمه اقتضا می‌کند، در مواردی که شک و تردید وجود دارد، قائل به عدم وجود مسئولیت جبران خسارت گردیم. هر چند این برداشت به معنای ممنوعیت جبران دیه از بیت المال مسلمین نیست. زیرا فلسفه وجود بیت المال استفاده در مسیر مصلحت مسلمین است که مصادیق مشخص و محصور ندارد.

اما آن گونه که قائلین به نظریه تفصیلی قائل هستند، ملاک تبدیل قصاص به دیه، صرفاً فرار و یا فوت در حین فرار قاتل عمد نیست، بلکه با توجه به چگونگی استناد به عبارت لم یقدر علیه و قاعده لا یبطل، همچنان که گفته شد، در تمامی مواردی که عدم اجرای قصاص ناشی از اقدام عامدانه قاتل باشد، حکم به دیه از اموال او یا خویشانش دارای توجیه است. بنابراین در مواردی همچون مرگ ناشی از ارتداد قاتل، قتل او در حین دفاع مشروع و یا خودکشی، که از موانع اجرای قصاص محسوب می‌گردد حکم به پرداخت دیه بی‌مبنا نیست. (مرعشی نجفی، 1410: 47) راجع به ادله استنادی این برداشت در ادامه مقاله، به تفصیل بحث خواهیم نمود.

## 2.5. چگونگی پرداخت دیه

در صورت پذیرش رویکردی که قائل به پرداخت دیه در فرض تعذر قصاص باشیم (رویکرد دوم یا سوم) اولین سئوالی که مطرح می‌گردد این است که چه کسی یا

کسانی مسئول پرداخت دیه مزبور هستند؟ در این باره نظرات بسیار متنوعی به شرح ذیل وجود دارد:

(1) دیه از ماترک قاتل پرداخت گردد و در صورتی که قاتل مالی نداشته، دیه ساقط شده محسوب می‌گردد. دلیل طرفدارن این نظریه، اولاً اصل برائت ذمه خویشاوندان و یا بیت المال است. زیرا مسئولیت عاقله یا بیت المال در پرداخت دیه از جانب قاتل، موضوعی خلاف اصل است که در موارد شک و تردید باید به قدر متیقن آن اکتفا نمود. ثانیاً بر اساس روایت مشهور نبوی "لا تعقل العاقله فی العمد" مسئولیت عاقله در قتل عمدی نفی گردیده است. (مروارید، 1998: 1097 و مغنیه، 1421: 315)

(2) دیه در ابتدا به ماترک قاتل تعلق می‌گیرد و در صورت فقدان دارایی، عاقله مسئول پرداخت آن هستند. در صورت عدم وجود عاقله یا اعسار آن‌ها دیه ساقط است. مستند این قول روایتی است که در صورت عدم وجود ترکه برای قاتل، الاقرب را مسئول پرداخت دیه می‌داند بدون اینکه به مسئولیت بیت المال در صورت فقدان آن‌ها یا اعسارشان اشاره‌ای داشته باشد. (طوسی 1387: 262) علت مسئولیت عاقله آن است که در جهت جلوگیری از بطلان خون مسلمان، آن‌ها مسئول پرداخت دیه در قتل‌های خطائی هستند. که این مناط و معیار در قتل‌های عمدی که امکان قصاص میسر نیست، نیز وجود دارد. (حلی، 1413: 298)

(3) همانند قول پیشین دیه به دارایی قاتل یا عاقله او تعلق می‌گیرد. در صورت عدم تامین از جانب آن‌ها، امام یا حاکم مسلمین آن را می‌پردازد. (کاشانی 1406: 856؛ عاملی 1409: 395)

(4) این نظر همانند قول پیشین است با این تفاوت که امام، از طریق بیت المال دیه را می‌پردازند (جزیری 1419: 392)

(5) در مرحله اول دیه به ماترک قاتل تعلق می‌گیرد و در صورت فقدان ماترک، دیه از طرف بیت المال پرداخت می‌گردد بدون اینکه عاقله مسئولیتی داشته باشند. (صانعی، 1384: 262)

(6) به موجب این نظر، با توجه به اینکه بر اساس روایت نبوی مسئولیت عاقله، صرفاً در قتل‌های خطاء محض است؛ و از آنجا که در روایات مرتبط با فرار و فوت قاتل از اصطلاح الاقرب فالاقرب استفاده گردیده است، منظور خویشاوندان نزدیک قاتل هستند که از او ارث می‌برند. بنابراین در صورت پذیرش هر یک از نظریات فوق که به مسئولیت عاقله اشاره دارد، لازم است بجای عاقله، وراثت حین الفوت قاتل را قرار دهیم. (حلی، 1413: 297)

(7) در فوت طبیعی، دیه بدون تعلق گرفتن به ماترک قاتل و یا خویشاوندان او مستقیماً از طرف بیت المال پرداخت می‌گردد و در فوتی که همراه با تقصیر قاتل و تمرد او از مجازات قصاص همراه است، از ماترک قاتل و یا عاقله و یا بیت المال پرداخت می‌گردد. (قمی، بی تا: 344)

به نظر می‌رسد با در نظر داشتن روایات مرتبط با موضوع در فوتی که در غیر از فرار حادث گردیده است؛ خویشاوندان قاتل فاقد هر گونه مسئولیتی جهت پرداخت دیه هستند و صرفاً، در فرضی که قاتل در تفویت دیه نقش داشته باشد؛ دیه ابتدائاً از ماترک او و در صورت فقدان از اموال وراثت حین الفوت او پرداخت می‌گردد. زیرا در روایت فوق الذکر اصطلاح الاقرب فالاقرب استعمال گردیده است و چیزی که از این اصطلاح متبادر به ذهن می‌گردد همان وراثت حین الفوت او هستند. به علاوه اگر منظور شارع از استعمال این اصطلاح، عاقله بود می‌توانست مستقیماً اصطلاح موجز عاقله را استعمال نماید. همان‌گونه که در قتل‌های خطائی از واژه عاقله برای ذکر خویشاوندان مسئول استفاده نموده است. هرچند همان‌طور که در نظریات پیشین گفته شد؛ گروهی را عقیده بر این است که منظور از خویشاوندان مسئول پرداخت دیه، عاقله جانی هستند که اخص از وراثت حین الفوت هستند. لذا در ماده 435 قانون مجازات اسلامی 1392 با مسئول دانستن عاقله به پرداخت دیه و توصیف دقیق مفهوم عاقله و شرایط آن در مواد 468 الی 470 این قانون، در جهت ابهام زدایی از خویشاوندان مسئول، حرکت نموده است. با این حال قانونگذار در رفع تمام ابهامات مربوط به این موضوع

موفق نبوده است. با این توضیح که در صدر ماده 435 بیان گردیده است: هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد؛ با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود. ابهام مهم مربوط به این ماده آن است که آیا این ماده با استعمال واژه مرگ، تمامی فروع مرگ را در نظر گرفته (اعم از فوت طبیعی همانند فوت در زندان، و فوت در حین فرار) و یا صرفاً فوت در حین فرار منظور قانون‌گذار بوده است؟ در این باره دو تفسیر وجود دارد: تفسیر اول این است که تمامی فروع فوت را شامل می‌گردد. زیرا اگر منظور قانون-گذار فوت در حین فرار بود باید به آن اشاره می‌نمود. و می‌توانست همانند قانون سابق، به صراحت، فوت در حین فرار را مشمول دریافت دیه تلقی نماید. علاوه بر این قانونگذار جدید خواسته است با تغییر شیوه انشاء در این موضوع، اشکال قانون پیشین که صرفاً دریافت دیه در فوت حین فرار را ممکن می‌دانست رفع کرده باشد.

تفسیر دوم آن است که موضوع ماده 435 مربوط به مرگی است که در زمان حدوث آن، قاتل در دسترس دستگاه قضایی و ولی دم برای اجرای قصاص نبوده است. به نظر می‌رسد ظاهر ماده حکایت از صحیح بودن این تفسیر دارد. زیرا در صدر ماده چنین آمده است: هرگاه در جنایت عمدی به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد دیه قابل دریافت است. اما اگر قاتل در زندان فوت نماید؛ در حالی این اتفاق افتاده است؛ که دسترسی به او میسر بوده است.

البته ممکن است گفته شود: قانون‌گذار با استعمال "واژه دسترسی به مرتکب ممکن نباشد"؛ دسترسی به مرتکب برای اجرای قصاص را اراده نموده و نه صرف دسترسی به او در حین فوت را. این ایراد با تعمق بر ماده 384 قانون مجازات اسلامی 1392 قابل رفع است. با این توضیح که قانون‌گذار در ماده 384 مرگ قاتلی که مرتکب چند فقره قتل گردیده است را در حالی که در دسترس نظام قضایی بوده (در نتیجه اجرای قصاص به نفع یکی از اولیاء دم) مستلزم دریافت دیه در غیر از حالت تراضی با قاتل تلقی ننموده است. علاوه بر این، اگر قانون‌گذار فوت طبیعی را نیز

مشمول پرداخت دیه تلقی نموده چرا عاقله را مسئول پرداخت آن تلقی نموده است؟ در حالیکه اصل بر عدم مسولیت عاقله جز آنچه که در شرع بر آن تصریح گردیده، است. به عبارتی با توجه به منابع فقهی این موضوع که خویشاوندان، مسئول تأمین دیه در فوت در حین فرار قاتل تلقی شده‌اند تفسیر موسع از واژه مرگ در این ماده، اصولاً نمی‌تواند صحیح باشد. بنابراین صحیح‌ترین تفسیر آن است که قانونگذار 1392، همانند قانونگذار 1370 در زمینه فوت، رویکرد تفصیلی را در تبدیل قصاص به دیه پذیرفته است. با این تفسیر اشکال مطرح در قانون مجازات 1370 (بلا جبران ماندن خسارت ولی دم در فوتی که در غیر از حالت فرار اتفاق افتاده است) به قوت خود باقی مانده است.

### 3. تأثیر فرار قاتل بر پرداخت دیه

فرار قاتل می‌تواند بصورت موقت و تا یک زمان نامشخص در تقاضای ولی دم، مبنی بر قصاص او اختلال ایجاد نماید. بنابراین حقوق ولی دم در زمان فرار مجرم نیز باید از نظر قانونی مشخص و مصرح باشد. ضمن اینکه امکان حضور و یا احضار قاتل در مرجع قضایی بعد از فرار وجود دارد. در این صورت اگر ولی دم، دیه استحقاقی را در زمان فرار مجرم دریافت کرده باشند باید دید، تکلیف دیه دریافتی و قاتل به محکمه آمده، چه می‌شود؟

#### 3.1. چگونگی پرداخت دیه در فرار قاتل

راجع به اشخاص مسئول در پرداخت دیه و نحوه تقدم و تأخر آنها در زمینه فرار، دقیقاً همان آرائی که در زمینه فوت قاتل گفته شد، قابلیت طرح دارد؛ لذا از تکرار آن خودداری می‌شود؛ لیکن موضوعی که در اینجا مطرح می‌گردد تأثیر نفس فرار در امکان مطالبه دیه است؛ که نظریات فقهی متنوعی در این خصوص مطرح گردیده است:



(1) به محض فرار، دیه از اموال قاتل یا خویشاوندان او و یا بیت المال پراخت می‌گردد. زیرا اصل بر فوری بودن اجراء حق، پس از ثبوت آن است (اصفهانى، 1404: 29)

(2) بعد از فرار، در صورت استمرار آن، دیه طبق روند پیش گفته اخذ می‌گردد. (حسینی عاملی 1419: 608)

(3) در صورت فرار و استمرار آن و یأس از پیدا نمودن قاتل دیه اخذ می‌گردد.

(4) در صورت فرار و حدوث موت قاتل، دیه طبق یکی از اقوال پیشین، (بجز نظریه سقوط مطلق دیه) اخذ می‌گردد. (گیلانی 1427: 102)

(5) در قتل عمد دیه صرفاً از طریق تراضی قابل وصول است و با فرار قاتل، امکان تحقق تراضی منتفی است. (حلی، 1413: 298)

ماده 260 قانون مجازات اسلامی 1370 که منطبق با قول چهارم بود، به این علت که شرط تبدیل قصاص به دیه در فرار قاتل را، مرگ او دانسته است دارای اشکالات عدیده‌ای بود. و با نظریات قابل دفاع فقه، در تعارض و با سیاست کیفری اسلام در زمینه حمایت از بزه دیده هم‌خوانی نداشت. قانون‌گذار در ماده 435 قانون مجازات اسلامی 1392 این مهم را از نظر دور نداشته است. به موجب قسمتی از این ماده هرگاه در جنایت عمدی، به علت فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود.

### 3.2. در صورتی که قاتل بعد از اخذ دیه، اختیاراً یا قهراً در محضر دستگاه عدالت

کیفری حاضر گردد:

جرم قتل و ریختن خون یک بی‌گناه موجب تشویش و ناراحتی وجدان، در بسیاری از مجرمینی می‌گردد که بصورت عادت و یا حرفه، با این جرم خو نگرفته‌اند. لذا معمولاً این گروه از قاتلین، برای رهایی از سرزنش وجدان، چاره را در تسلیم خود به مرجع قضایی می‌بینند. از طرفی به علت بازتاب‌های منفی شدید جرم قتل در جامعه،

دستگاه قضایی و پلیس، به سادگی از تلاش برای دستیابی به مجرم از پای نمی‌نشینند. در واقع، احتمال حضور قاتل فراری در محکمه عدل، امری دور از واقع و انتظار نیست. لذا این سؤال مطرح می‌گردد که با فرض تحقق این احتمال، وظیفه دستگاه قضایی چیست؟ در این باره دو فرض به شرح ذیل مطرح می‌گردد:

(1) دیه مسترد می‌گردد و امکان قصاص مجرم وجود دارد، زیرا دیه به عنوان بدل حیلوله (بدلی که موقتا، جایگاه اصل موضوع، یعنی قصاص را دربر گرفته و با پیدا شدن قاتل، فلسفه وجود و حضور او منتفی می‌گردد). اخذ شده و بعد از یافت شدن موضوع اصلی دین، توجیهی برای نگهداری آن وجود ندارد. علاوه بر این، با فرار قاتل، مجازات قصاص مشمول مرور زمان نمی‌گردد. و بالاخره اینکه شرط پذیرش توبه قاتل آن است که خود را تسلیم دستگاه قضایی نماید، تا امکان استبفاء حقوق شرعی و قانونی ولی دم میسر گردد. (علامه حلی، 1414: 419)

(2) دیه اخذ شده به عنوان مجازات اصلی قانونگذار بوده و اخذ آن به معنای سقوط مطلق قصاص است. بنابراین با بازگشت قاتل، دیه جهت اجرای قصاص، مسترد نمی‌گردد. اما به لحاظ اینکه، رها گذاشتن قاتلی که مرتکب قتل عمدی گردیده است، با مصالح جامعه ناسازگار است؛ حاکم می‌تواند او را حبس و تأدیب نماید. مستند این قول روایتی از معصوم است. که در کتاب کافی، ذیل روایت مربوط به فرار قاتل نقل شده است: "و در روایتی دیگر از امام صادق (ع) حاکم (بعد از دسترسی به قاتل) می‌تواند او را حبس و تأدیب نماید" (کلینی، 1407: 522؛ بروجردی، 1387: 771). به نظر می‌رسد همچنان که در ذیل ماده 435 قانون مجازات اسلامی 1392 آمده است؛ نظر اول از قوت بیشتری برخوردار است و روایت اخیر باید را مربوط به جایی دانست که اولیاء دم، یا ابتدائاً دیه را به عنوان مطالبه اصلی خود قلمداد نموده و از قصاص گذشت کرده باشند و یا بعد از پیدا شدن قاتل، تمایلی به استرداد دیه و اجرای قصاص ندارند که در این صورت، مجازات قاتل از باب تعزیر، به علت جنبه عمومی جرم قتل، و فرار او از پاسخگویی به جرم محسوب می‌گردد. اما بر اساس آنچه در ابتدای سخن

گفتیم، فرار و فوت قاتل درحین فرار، تنها به عنوان دو مورد از مصادیق تعذر قصاص هستند. که روایات مزبور تنها به همین موارد اشاره نموده است. لذا شایسته است، امکان یا عدم امکان سرایت حکم موجود در این دسته از ادله شرعی، به سایر موارد تعذر قصاص مورد بحث و تدقیق قرار گیرد.

#### 4. بررسی امکان سرایت احکام فرار و فوت در حین فرار قاتل، به سایر موارد تعذر

##### قصاص

به نظر می‌رسد، زمانی که در یک موضوع فقهی - حقوقی سند قرآنی یا روایی محکم و غیر قابل خدشه‌ای وجود دارد، در حالت عادی، دلایل عقلی بصورت مستقل توانایی اثبات یا نفی آن حکم شرعی را دارا نیستند. مگر آنکه با استناد به ادله فقهی دیگر، همانند قاعده تزاحم، از اجرای یک حکم شرعی در راستای تحقق یک حکم شرعی یا مصلحت بزرگتر چشم پوشی کرد. در زمینه بحث حاضر که مربوط به موارد و شرایط تبدیل قصاص به دیه بدون رعایت تحصیل رضایت قاتل است؛ حداقل دو روایت قطعی السند به شرح پیش گفته وجود دارد که راجع به موضوع این بحث است. سوالی که راجع به این روایات قابل طرح است این است که آیا عبارات "لایبطل دم امرء مسلم و لم یقدر علیه" علت حکم محسوب می‌گردند یا حکمت حکم؟ در صورتی که اثبات گردد عدم دسترسی به قاتل و تعذر در استیفاء قصاص به عنوان علت حکم است، امکان تسری آن به سایر موارد تعذر قصاص وجود دارد؛ لیکن در صورت عدم اثبات آن، عبارت لم یقدر به عنوان حکمت حکم شرعی تلقی و حکم صادره در این روایات قابل تسری به موارد مشابه نیست. در این باره همچنان که دیدیم نظر فقهاء، یک‌دست و هماهنگ نیست. لیکن صرف نظر از مباحث پیشین در اینجا برای پاسخ به سؤال فعلی ناگزیر از طرح سؤال هستیم. آیا مبنای شارع آن است که قتل در انواع مختلفش اعم از عمد، شبه عمد و خطای محض دارای پاسخ و واکنشی باشد یا خیر؟ و آیا تفاوت ماهوی بین وضعیت قاتل عمدی که با فرار خود مانع استیفاء حقوق ولی دم

گردیده است، با قاتلی که مرتکب چندین فقره قتل عمد گردیده، (در حالی که به روشنی مشخص است با اجرای قصاص به خونخواهی یکی از مقتولین، امکان اجرای قصاص به نفع بقیه یا تراضی راجع به اخذ دیه منتفی گردیده) وجود دارد؟ راجع به سؤال اول باید گفت مبنای شارع تعیین واکنشی متناسب، در قتل‌های سه گانه است. و حتی زمانی که در قتل‌های خطائی و شبه عمد، قاتل و اقارب او استطاعت پرداخت دیه را ندارند؛ بیت المال را جایگزین آن نموده است. بی‌گمان چنین رویه ای حتی به طریق اولویت، برای آن دسته از قتل‌های عمدی که امکان اجرای قصاص منتفی گردیده است؛ می‌تواند جاری باشد. بنابراین حتی بدون وجود روایت و حکم شرعی مشخص راجع به این موضوع، رویه شارع با استدلال مذکور قابل تشخیص و فهم بود. مضافاً بر اینکه همچنان که مشاهده گردید پشتوانه این استنباط شرعی، دلیل شرعی خاص نیز است. راجع به سؤال دوم باید بگوییم، ظاهراً هیچ‌گونه تفاوت ماهوی بین انتفاء قصاص ناشی از فرار قاتل با سایر موارد مذکور وجود ندارد. بلکه همه آن‌ها در یک امر مشترک هستند و آن عبارت است از بدون جبران ماندن حق اولیه اولیاء دم مقتول یک جنایت عمدی، که با وضعیت پیش آمده باید طریقی برای جبران آن با اخذ دیه وجود داشته باشد. مجموعه این استدلال‌ها و سایر استدلال‌های مؤید که در مباحث مربوطه ارائه گردید؛ نشان دهنده آن است که عبارت "لم یقدر علیه و لایبطل" در روایت‌های مذکور به روشنی علت حکم بوده و با اثبات موضوع تعذر استیفاء قصاص، حکم موجود در این روایات، یعنی پرداخت دیه قابل اثبات است. (حلی، 1403: 39)

### 5. نتیجه‌گیری

نظریه‌ی سقوط مطلق دیه در هنگام فرار وفوت قاتل، با موازین شرعی و عقلی در تعارض است. نظریه تفصیلی نیز با برداشتی محدود از روایات پیش گفته، تعیین دیه را صرفاً در موارد فوت قاتل در حین فرار می‌داند. اما نسبت به سایر مواردی که در اجرای قصاص، مانع پیش می‌آید ساکت است یا نظر منفی دارد. اما نظریه اثبات مطلق

دیه، موضوع قاعده لایبطل و عبارت لم یقدر علیه را، که در انتهای روایات مربوط به آثار حقوقی فرار وفوت قاتل عمد، آمده است مطلق می‌داند و معتقد است؛ در هیچ موردی نباید خون مسلمان پایمال گردد. به نظر می‌رسد چنین برداشتی هر چند مطلوب است؛ اما از آنجا که در صورت عدم وجود ترکه برای قاتل، به موجب این قول پرداخت دیه بر عهده خویشاوندان او است و از آنجا که مسئولیت عاقله یا خویشاوندان در پرداخت دیه، امری استثنائی محسوب می‌گردد و باید به قدر متیقن اکتفا نماییم، همچنان که پاره‌ای از فقها گفته‌اند؛ در صورتی که قاتل مالی نداشته باشد دیه مستقیماً از بیت المال مسلمین که معد برای مصالح عمومی است پرداخت می‌شود (خوبی، بی تا: 144). با این برداشت، در واقع ما همزمان، اثبات دیه در تمامی فروع (رویکرد دوم) و ابراء عاقله به جز آنچه در روایات آمده است (رویکرد سوم) را می‌پذیریم که ضمن لحاظ ادله طرفین، خود یک رویکرد تلفیقی و نو محسوب می‌گردد.

قانون مجازات اسلامی 1392 در زمینه فرار مجرم، برخلاف قانون 1370، معیار تبدیل قصاص به دیه را عدم دسترسی به قاتل و نه اثبات فوت او در نظر گرفته است؛ که از این لحاظ با سیاست کیفری شارع در حمایت از اولیاء دم منطبق است. اما این قانون در زمینه فوت قاتل، همان مسیر قانون 1370 را پذیرفته و نسبت به جبران حقوق اولیاء دم، در بسیاری از موارد تعذر قصاص ناشی از مرگ قاتل بی تفاوت بوده است؛ هر چند ماده 435 این قانون راجع به اینکه آیا مرگ قاتل در کلیه اشکال آن مستوجب پرداخت دیه است یا خیر، دچار ابهام است و در آینده باید منتظر نحوه اجرای آن در عمل توسط دادگاه‌ها باشیم؛ لیکن هرگونه برداشتی جز اینکه این نوع فوت، صرفاً مرگ در حال فرار را شامل می‌گردد، به دلایل پیش گفته دور از واقع است. با این برداشت در بسیاری از انواع فوت‌ها (مرگ قاتل در حین دفاع مشروع، فوت او بخاطر بیماری یا اجل طبیعی، مرگ او توسط دیگری به ناحق یا قانونی و شرعی) ولی دم نمی‌تواند مطالبه دیه نماید. و این مسأله با مفاد قاعده "لایبطل دم امرء مسلم" و کلیت عبارت "لم یقدر علیه" (عدم دسترسی به قاتل) در روایات مربوطه که ولی دم را در کلیه فروع،

مستحق دریافت دیه تلقی می‌نماید؛ در تعارض است. عیناً همین ایرادات بر ماده 384 قانون مجازات اسلامی 1392 که امکان اخذ دیه (بدون رضایت قاتل) از قاتلی که مرتکب چند فقره قتل گردیده را ممنوع نموده است؛ وجود دارد.

### منابع

#### الف. فارسی

- بروجردی، سید حسین (1387). منابع فقه شیعه ج 31. قم: انتشارات فرهنگ سبز.
- صانعی، یوسف (1384). استفتائات قضایی. ج 1. تهران: نشر میزان.
- عوده، عبدالقادر (1390). بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلامی وقوانین عرفی. ج 3. (ترجمه دکتر حسن فرهودی نیا) تهران: شرکت بین المللی پژوهش و یاد آوران.
- کابلی، محمد اسحاق فیاض (1426). رساله توضیح المسائل (فیاض). قم: انتشارات مجلسی.
- میر حسینی، سید حسن (1387). سقوط قصاص. تهران: نشر میزان.
- نجف آبادی، حسینعلی منتظری (بی تا). رساله استفتائات (منتظری). ج 2. قم: نرم افزار فقهی اهل بیت.

#### ب. عربی:

- آبی، فاضل حسن بن ابی طالب یوسفی (1417). کشف الرموز فی شرح مختصر النافع. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اصفهان، مجلسی دوم، محمد بن باقر بن محمد تقی (1404). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول. ج 26. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

23 بررسی تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل یا عدم دسترسی به وی

بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (1405). **الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. ج 21**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

بروجردی، آقا حسین طباطبایی (1429). **جامع أحادیث الشیعه. جلد 31**. تهران: انتشارات فرهنگ سبز.

تبریزی، جواد بن علی (1426). **تنقیح مبانی الأحكام - کتاب القصاص**. قم: دار الصدیقة الشهيدة سلام الله علیها.

خوانساری، سید احمد بن یوسف (1405). **جامع المدارک فی شرح مختصر النافع. ج 7**. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

خویی، سید ابو القاسم موسوی (1422). **مبانی تکمله المنهاج. ج 2**. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره.

خویی، سید ابوالقاسم موسوی (1424). **محاضرات فی الموارث**. قم: مؤسسه السبطين (علیهم السلام) العالمیه.

خویی، سید ابوالقاسم موسوی (بی تا) **المستند فی شرح العروه الوثقی**. قم: نرم افزار فقهی اهل بیت.

حائری، سید علی بن محمد طباطبایی (1418). **ریاض المسائل. ج 16**. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

حسینی عاملی، سید جواد بن محمد (1419). **مفتاح الكرامه. ج 16**. قم: دفتر

انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه

حلی، (ابن ادريس). محمد بن منصور بن احمد (1410). **السرائر الحاوی التحریر**

**الفتاوی. ج 3**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه

- حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی (1407). **المهذب البارع فی شرح المختصر النافع**. ج 5. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- حلی، فخر المحققین. محمد بن حسن بن یوسف (1387). **إيضاح الفوائد فی شرح مشكلات القواعد، جلد 4**. قم: مؤسسه اسماعیلیان
- حلی، مقداد بن عبد الله سیوری (1403). **نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الإمامیه**. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی
- حلی علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (1414). **تذکره الفقهاء**. ج 14. قم: مؤسسه آل البيت
- حلی علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (1413). **قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام، ج 7**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه
- جزیری، عبد الرحمن - غروی، سید محمد - یاسر مازح (1419). **الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام، ج 5**. بیروت: دار الثقلین
- سبزواری، سید عبد الأعلى (1413). **مهذب الأحكام (للسبزواری)**. ج 28. قم: مؤسسه المنار
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (1410). **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)**. ج 9. قم: کتابفروشی داوری
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (1400). **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**. بیروت: دار الکتب العربی
- طوسی، ابو جعفر. محمد بن حسن (1387). **المبسوط فی فقه الإمامیه**. ج 3. تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة
- عاملی حر، محمد حسن (1409). **وسائل الشیعه**. ج 29. قم: مؤسسه آل البيت



25 بررسی تبدیل قصاص به ديه با فوت قاتل يا عدم دسترسى به وى

عاملی، کرکی. محقق ثانی. علی بن حسین (1414) جامع المقاصد فی شرح القواعد.

ج 5. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام

قمی، سیدصادق حسینی روحانی (بی تا). منهاج الصالحین (للروحانی). ج 3. قم: نرم افزار

فقهی اهل بیت

کاشانی، حاج آقا رضا مدنی (1410). کتاب القصاص للفقهاء والخواص. قم: دفتر

انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین علمیه

کاشانی، فیض. محمد محسن ابن شاه مرتضی (1406). الوافی. ج 16. کتابخانه امام

امیرالمؤمنی علی علیه السلام، اصفهان: اول

کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب. (1407). الکافی. ج 7. تهران: دارالکتب الإسلامیة

گیلانی شفتی، سید محمد باقر (1427). مقاله فی تحقیق إقامة الحدود فی هذه

الأعصار. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

لنکرانی، محمد فاضل موحدی. (1418). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله -

الذیات. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام

مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (1410). القصاص علی ضوء القرآن و السنه. جلد

اول و دوم. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی

مروارید، علی اصغر (1998). القصاص والذیات. ج 5. بیروت: انتشارات دارالتراث

مغنیه، محمد جواد (1421). فقه الإمام الصادق علیه السلام. جلد 6. قم: مؤسسه

انصاریان

نجفی، محمد حسین (1404) جواهر الکلام فی شرح شرائع السلام. ج 42. بیروت: دار

احیاء التراث العربی

نجف آبادی، حسین علی منتظری (1409). دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله

الإسلامیة. ج 7. مترجم محمود صلواتی. قم: مؤسسه کیهان.